

نور از نظر امام محمد غزالی

دکتر محمدجعفر حیدری *

چکیده

در این مقاله به معانی و کاربردهای مختلف کلمه «نور» از دیدگاه امام محمد غزالی پرداخته شده است. با جست و جو در آثار او و بررسی نظرات ایشان و دقت در آرای این دانشمند بزرگ این حقیقت به دست می آید که ایشان در سه سطح و سه معنا کلمه «نور» را مورد بررسی قرار داده اند. ایشان بررسی کلمه «نور» را از نور ظاهری و فیزیکی که با چشم ظاهری قابل رؤیت است شروع می کند و سپس از نور ظاهری بالاتر رفته و به آن از معنای دوم که با چشم قابل دیدن نیست و اساساً نور فیزیکی نیست، می پردازد و آنگاه معنای سوم «نور» را که معنایی بسیار دقیق و دیرفهم است، بیان می کند و با این بیان روشن می سازد که نور حقیقی همان نور خداوند متعال است و غیر خدا، انوار و موجودات مجازی هستند و هم چون شیخ اشراق خداوند را نور الانوار می داند و هم چون عارفان این مطلب را سرّی از اسرار الهی معرفی می کند که هر انسانی قابلیت و قدرت فهم آن را ندارد و سرّی است که باید از نامحرمان پوشیده بماند. تنها خداوند متعال حقیقة الحقائق و نور محض است و فقط بر ذات خداوند متعال می توان به صورت حقیقی کلمه «نور» را اطلاق کرد.

کلیدواژه: امام محمد غزالی، نور، نور الانوار، نور حقیقی، نور مجازی، عارف.

*. دکترای فلسفه و کلام اسلامی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور - واحد آبیگ قزوین.

(mohammadjafarh@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۱۸

تاریخ وصول: ۹۸/۰۸/۰۹

مقدمه

حجة الاسلام امام محمد غزالی در سال ۴۵۰ هـ ق / ۱۰۵۸ م متولد شد و در سال ۵۰۵ هـ ق / ۱۱۱۱ م رخت خود را از این سرای فانی جمع و به دیار باقی و جهان آخرت کوچ کرد. (کرمی، ۱۳۸۹، ص ۹) حاصل زندگی نسبتاً کوتاه این نابغه بزرگ و معلم اخلاق، تربیت شاگردان فراوان و تألیف کتاب‌های علمی مفید بود که گذر ایام و گذشت روزگار نتوانست گرد و غبار نسیان و فراموشی بر آثار او بنشانند و همواره کتاب‌های او در زمینه‌های مختلف علوم مورد استفاده اندیشمندان و راهیان سیر و سلوک اخلاقی و عرفانی و راهگشای طالبان سعادت بوده است.

این دانشمند بزرگ مسلمان با توجه به دو کتابش یعنی *احیاء العلوم و کیمیای سعادت* که دو کتاب بسیار مهم و مفصل اخلاقی است، همواره به عنوان یک معلم بزرگ اخلاق مطرح بوده و کمتر به جنبه عرفانی این عارف واصل پرداخته شده است.

در این نوشتار ابتدا به معانی و کاربردهای مختلف کلمه «نور» در آثار ایشان پرداخته شده و سپس با توجه به یکی از معانی نور از نظر ایشان این نتیجه حاصل شده است که امام غزالی نه تنها یک معلم اخلاق، بلکه یک عارف واصلی است که منازل سیر و سلوک عرفانی را پیموده و مانند عارفان بالله در جهان هستی فقط یک نور حقیقی و فقط یک وجود حقیقی را می‌بیند که همان *حقیقة الحقائق و نور الانوار* است و تنها اوست که شایسته اطلاق کلمه «نور» به حقیقت را دارد و غیر او همگی به طور مجازی مستحق اطلاق کلمه «نور» بر آنها می‌باشند.

با مطالعه آثار غزالی این نکته نمایان می‌شود که چه بسا شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق در بینانگذاری حکمت اشراق تا حدودی وامدار امام غزالی باشد.

عجیب تر اینکه امام غزالی در نوشته‌های خود سخنان عارفان بزرگ چون منصور حلاج را که «انالحق» (عطارد نیشابوری، ۱۳۹۰، ص ۴۲۸) می‌گفت نقل کرده و ضمن توجیه آن از آن دفاع می‌کند و هم چنین سخن عارف بسطام، بایزید بسطامی را که مست شراب قرب الهی بود و ندای «انی انالله» (همان، ص ۱۲۰) را سر می‌داد، طرح کرده و ضمن توجیه آن، از آن دفاع می‌کند. (غزالی، ۱۳۸۹، ص ۷۲)

غزالی همانند عرفای بزرگ به خواننده توصیه می‌کند که این اسراری را که بر تو افشا می‌کنم و این راز و رمزی را که بر تو آشکار می‌کنم، مبادا آن را با نامحرمان در میان بگذاری (همان، ص ۶۰) و در جای دیگر با زبان شعر بیان می‌کند که درس و بحثی که در مدرسه‌ها خوانده می‌شود، برای وصال یار و دیدار محبوب و لقای دوست کافی نیست و علاوه بر درس، بحث و عبادات ظاهری باید به مراتب عرفانی و کشف و شهود عیانی و نوشیدن شراب معارف و به خرابات رفتن و از خود بی‌خود شده هم توجه کرد:

ما جامه نمازی به سرخُم کردیم
وز خاک خرابات تیمم کردیم
شاید که در این میکده‌ها دریابیم
آن یار که در میکده‌ها گم کردیم

(کرمی، ۱۳۸۹، ص ۱۳؛ جلیلی، ۱۳۸۹، ص ۳۲۱)

غزالی بر آن است که این بابی است که فقط برای علمای راسخین گشوده می‌شود و هر سرّی را نمی‌توان برای هر کسی آشکار و هر رمزی را نمی‌توان برای هر انسانی افشا کرد؛ بلکه فقط صدور احرار قبور جایگاه این اسرار است. (غزالی، ۱۳۸۹، ص ۶)

غزالی معتقد است که افشاء سرّ ربوبیت کفر است؛ ولی در عین حال می‌گوید همان‌طور که افشاء علم الهی بر جاهلان ضایع کردن آن علم است، کتمان حقائق و اسرار الهی از کسانی که شایسته آن هستند، هم ظلم و ستم است:

فمن منح الجهال علماء اضاعه
و من منع المستوجبین فقد ظلم

(همان)

پس از این مقدمه، به معانی سه گانه نور از نظر غزالی می‌پردازیم که عبارتند از:

معنای اول: معنای نور به وضع اول نزد عوام؛

معنای دوم: معنای نور به وضع دوم نزد خواص؛

معنای سوم: معنای نور به وضع سوم نزد خواص الخواص. (همان، ص ۶۱)

اکنون به شرح هر یک می‌پردازیم:

۱. معنای نور به وضع اول نزد عوام:

نور در نزد عوام مردم، اشاره به ظهور و آشکار شدن دارد و ظهور امری اضافی و نسبی است به این معنا که ممکن است یک شیء نسبت به شخصی آشکار و در همان حال نسبت به شخص دیگر مخفی باشد و برایش ظهوری نداشته باشد و این ظهور، برای ادراکات انسان حاصل می‌شود و قوی‌ترین و روشن‌ترین ادراکات نزد عوام همان حواس پنجگانه است که حس بینایی یکی از آنها است.

آنگاه امام غزالی به بررسی حس بینایی می‌پردازد؛ اشیاء در نسبت با حس بینایی بر سه

قسم‌اند:

۱. اشیایی که به خودی خود دیده نمی‌شوند، مانند اجسام تاریک؛

۲. اشیایی که به خودی خود دیده می‌شوند؛ ولی سبب دیدن چیزهای دیگر نمی‌شوند،

مانند اجسام نورانی هم‌چون ستارگان؛

۳. اشیایی که به خودی خود دیده می‌شوند و موجب دیدن چیزهای دیگر نیز می‌شوند،

مانند خورشید و ماه و آتش.

غزالی معتقد است که فقط قسم سوم، شایسته آن است که اسم نور بر آن اطلاق شود.

(همان، ص ۶۲)

خلاصه اینکه نور عبارت است از آن‌چه به خودی خود دیده می‌شود و سبب دیدن

دیگر اشیاء نیز می‌گردد. این همان تعریف نور به وضع اول و نزد عوام است.

۲. معنای نور به وضع دوم نزد خواص:

غزالی با تحلیلی که از فرآیند دیدن و مشاهده اشیاء به وسیله چشم رخ می‌دهد، با ظرافت و با مقدماتی سهل الوصول به تبیین معنای دوم نور می‌پردازد.

از آنجا که سرّ نور و روح آن همانا ظهور و آشکار شدن آن برای ادراک می‌باشد و از طرفی ادراک نور متوقف بر وجود نور و هم‌چنین متوقف بر وجود قوه بینایی است؛ لذا کسی که فاقد قوه بینایی است، از ادراک نور عاجز است، هرچند که نور هم ظاهر است و هم مظهر؛ ولی او را توان درک آن نیست.

بنابراین ما برای دیدن و ادراک اشیاء به دو رکن اساسی نیاز داریم که عبارتند از روح باصره که همان چشم است و نور ظاهر که هر دو به یک اندازه اهمیت دارند، به طوری که با فقدان یکی از اینها، ادراک اتفاق نمی‌افتد. (همان)

سپس غزالی با مقایسه این دو رکن اساسی به این نتیجه می‌رسد که وجود چشم خیلی مهم‌تر از نور ظاهر است؛ زیرا ادراک کننده همانا چشم است، ولی نور ظاهر به هیچ عنوان ادراکی ندارد؛ بلکه فقط وجود آن موجب می‌شود که چشم ادراک کند. لذا اطلاق کلمه «نور» بر چشم، سزاوارتر و شایسته‌تر است.

غزالی در تأیید این سخن خود می‌گوید: به همین سبب است که اسم نور را بر نور چشم هم اطلاق می‌کنند، مثلاً می‌گویند نور چشم خفاش ضعیف است، یا به کسی که کم‌بینا است، می‌گویند نور چشمش ضعیف است و به کسی که فاقد قوه بینایی است، می‌گویند فاقد نور چشم است. (همان، ص ۶۳)

با توجه به مقدمات و مطالبی که گفته شد، روشن می‌شود که اطلاق اسم نور بر روح باصره یعنی چشم که ادراک کننده است، سزاوارتر است و این همان معنای دوم نور است که به وضع ثانی و نزد خواص است.

۳. معنای سوم نور به وضع ثالث نزد خواص الخواص:

امام محمد غزالی با تربیت دادن شش مقدمه به تبیین معنای سوم می‌پردازد:

مقدمه اول:

طبق معنای دوم نور این نتیجه حاصل شد که اطلاق کلمه نور بر چشم سزاوارتر و شایسته‌تر است. در این مقدمه غزالی برای نور چشم، هفت عیب و نقصان ذکر می‌کند که امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود ضمن برشمردن این عیوب هفتگانه چشم آن را به بیست عیب افزایش می‌دهد. (فخر رازی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۰۴)

عیوب هفتگانه چشم نزد غزالی

۱. نور چشم دیگران را می‌بیند؛ ولی توان دیدن خود را ندارد.
 ۲. اشیاء دور را نمی‌تواند ببیند؛
 ۳. اشیایی که در پس حجاب هستند را نمی‌تواند ببیند، مثلاً پشت دیوار؛
 ۴. فقط توانایی دیدن ظاهر اشیاء را دارد و از باطن اشیاء بی‌خبر است؛
 ۵. تنها قسمتی از اشیاء و نه همهٔ آن را می‌تواند ببیند؛
 ۶. فقط قدرت دیدن اشیاء متناهی را دارد و از دیدن اشیاء نامتناهی عاجز است؛
 ۷. نور چشم در دیدنش بسیار خطا می‌کند، ممکن است بزرگ را کوچک و دور را نزدیک و ساکن را متحرک و متحرک را ساکن ببیند. (غزالی، ۱۳۸۹، ص ۶۴)
- غزالی پس از برشمردن این عیوب هفتگانه برای چشم، این بحث را مطرح می‌کند که اگر در بین چشم‌ها، چشمی باشد که پاک و منزّه از این عیوب هفتگانه باشد، به طریق اولی اطلاق کلمه «نور» بر آن چشم سزاوارتر و شایسته‌تر است.

مقدمه دوم:

در قلب انسان، یعنی حقیقت انسان، چشمی هست که هیچ‌کدام از این عیوب و نقائص را ندارد که از آن گاهی به «عقل» و گاه به «روح» و زمانی به «نفس انسانی» تعبیر می‌شود و آن چیزی است که انسان عاقل را از طفل شیرخوار، چهارپا و دیوانه متمایز می‌سازد و ما هم به تبعیت از جمهور آن را «عقل» می‌نامیم.

مقدمه سوم:

در مقایسه نور چشم با عقل، عقل سزاوارتر است تا به آن کلمهٔ نور را اطلاق کنیم، چون عقل هیچ‌یک از عیوب و نقیصه‌های چشم را ندارد، چرا که عقل برخلاف چشم هم

خودش و هم دیگر اشیاء را ادراک می‌کند، عالم و قادر بودن خود را درک می‌کند، علم خود و معلومات خود را ادراک می‌کند، برای عقل ادراک دور و نزدیک ممکن است، پس اطلاق کلمه «نور» بر عقل مناسب‌تر است و این نور عقل نمونه‌ای از نور الله تعالی است که می‌تواند ماوراء حجاب‌ها و باطن اشیاء و بلکه معقولات را درک کند.

مقدمه چهارم:

با توجه به اینکه مشخص شد اطلاق نور بر عقل مناسب‌تر است، اکنون می‌گوییم که نسبت عقل به معلومات خود به یک شکل یکسان نیست؛ بلکه برخی از معلومات برای عقل ضروری و بدیهی هستند، مانند اجتماع نقیضین محال است، هر جزء بزرگتر از کل است و برخی معلومات برای عقل اکتسابی و نظری هستند و برای عقل ظاهر نیستند. برای ظاهر شدن عقل نیاز به نور حکمت دارند تا به کمک آن نور، اینها روشن شوند و بهترین نور حکمت همان کلام الله یعنی قرآن است که می‌تواند این مجهولات را برای عقل روشن و واضح سازد. اکنون با مقایسه بین عقل و قرآن درمی‌یابیم که اطلاق کلمه نور بر قرآن سزاوتر و مناسب‌تر است، هم‌چنان که خداوند متعال از قرآن به‌عنوان نور یاد می‌کند:

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»^۱

مقدمه پنجم:

در مقایسه قرآن و روح قدسی پیامبر (ص) به این نتیجه می‌رسیم که اطلاق کلمه «نور» بر روح قدسی پیامبر (ص) سزاوتر است؛ زیرا روح قدسی پیامبر (ص) هم خود و هم دیگران را می‌بیند و هم این توانایی را دارد که دیگران را هدایت کند و دیگران به واسطه آن روح مقدس، توان دیدن و ادراک را پیدا کنند. روح قدسی پیامبر (ص) انوار الهی را از خداوند متعال دریافت کرده و به دیگران می‌رساند و خود سراج منیر است؛ لذا اطلاق نور بر روح قدسی پیامبر (ص) سزاوتر است.

۱. پس به خدا و رسولش و این نور که نازل کردیم. (تغابن/ ۸)

مقدمه ششم:

نزدیک ترین نور به خداوند یعنی روح قدسی پیامبر (ص) و همه انوار ملکوتی همگی نور خود را از موجودی می گیرند که چشمه نور و نور محض است. موجودی است که «نیر فی ذاته و منیر لغيره» است و این موجود همان حقیقه الحقائق و نور الانوار یعنی خداوند متعال است که اطلاق کلمه نور بر او به طور مطلق شایسته تر و سزاوارتر است؛ بلکه فقط اوست که به صورت حقیقی نور بر آن ذات مقدس اطلاق می شود و اطلاق «نور» بر غیر او به صورت کاملاً مجازی است. (غزالی، ۱۳۸۹، ص ۶۵)

بعد از ذکر این شش مقدمه غزالی می گوید:

عارفان بعد از عروج به آسمان حقیقت، همگی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که در عالم هستی جز خدای احد و واحد هیچ چیز وجود حقیقی ندارد. (همان، ص ۷۲) البته برای برخی از عرفا این حالت، حالی عرفانی علمی است و برای برخی حالی ذوقی است و کثرات به طور کامل نزد اینها منتفی است و جز خدای فرد و احد و واحد را نمی بینند و خودشان را نیز نمی بینند، چون وجودی برای خود قائل نیستند؛ لذا گاهی «انا الحق» گویند و زمانی «سبحانی ما اعظم شانی!» و در حالی دیگر گویند: «ما فی جبتی اَلَا اللهُ». (غزالی، ص ۷۲)

به نظر غزالی نور به معنای سوم که نزد خواص الخواص است، همین حقیقه الحقائق و نور الانوار است که بسیاری از درک آن عاجزند.

نتیجه

با توجه به معنای سومی که غزالی بیان کرد به این نتیجه می رسیم که غزالی به درجه ای از عرفان رسیده است که هم چون عرفای بزرگی نظیر بسطامی و منصور حلاج و جنید بغدادی، ندای: «لیس فی الوجود اَلَا اللهُ، سر می دهد و در عالم هستی به وجود حقیقی جز خداوند متعال اعتقاد ندارد. سلام و رحمت خدا بر تمام دانشمندان و معلمان و عارفان حقیقی باد.

منابع

- قرآن کریم.
- جلیلی، هدایت. (۱۳۸۹)، غزالی پژوهی، مجموعه مقالات، تهران: خانه کتاب.
- رازی، فخرالدین. (۱۴۲۵ق)، تفسیر کبیر، بیروت: دارالفکر.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۹۰)، تذکرة الاولیاء، تهران: انتشارات ندای ایران.
- غزالی، امام محمد. (۱۳۸۹)، مشکاة الانوار، ترجمه سیدناصر طباطبائی، تهران: انتشارات مولی.
- کرمی، میثم. (۱۳۸۹)، غزالی شناسی، (گزیده مقالات) تهران: انتشارات حکمت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی